

دختران قهرمان با آگاهی کامل برای آزادی از قید و بندها، همه چیز را ریسک می کنند، حتی جانشان را

مصاحبه اختصاصی روانیوز:

با د. گلرمد مرادی

دکتر گلرمد مرادی: دختران قهرمان با آگاهی کامل برای آزادی از قید و بندها، همه چیز را ریسک می کنند، حتی جانشان را.

محمد محمدی خبرنگار ویژه روانیوز:

در حالی که مخالفان احمدی نژاد هنوز اسرار بر کودتاه بودن دولت احمدی نژاد دارند، روز پنجشنبه 18 نفر از کابینه 21 نفری احمدی نژاد به گفته محمد رضا باهنر نایب رئیس مجلس با توصیه رهبری، توانست از مجلس رای اعتماد بگیرد. هم زمان دادگاه تلویزیونی دستگیر شدگان اخیر هم چنان با اعترافات آنها ادامه دارد و در این اعترافات علوم انسانی و دانشگاهها مورد حمله قرار گرفته اند. اتهامی که چند روز بعد از آن خامنه ای هم بر آن تاکید کرد، در کنار آن هفته گذشته شاهد دستگیری ده ها تن از دانشجویان دانشگاه تهران بودیم. در رابطه با اوضاع سیاسی ایران و سرکوب شدید روشنفکران و همچنین نقش کردها در جنبش اخیر محمد محمدی خبرنگار ویژه روانیوز مصاحبه ای اختصاصی برای وب سایت روانیوز با نویسنده و فعال سیاسی د. گلرمد مرادی ساکن آلمان آماده کرده است که بصورت ذیل است.

روانیوز: با توجه به اتفاقات دو ماه اخیر بر پایه بسیاری از تحلیل ها، جنبش آزادی خواهی مردمان ملت های ایران وارد مرحله قبل از پیروزی شده است، آنچنان که این روزها را با روزهای قبل از انقلاب 57 مقایسه می کنند، تحلیل شما در این باره چیست؟

د. مرادی: اجاز دهید پاسخ به این پرسش را با شرحی کوتاه از وضعیت دو رژیم شاهی و شیخی بدهم. یعنی ماهیت هر دو رژیم، دیکتاتوری بود و هست. یکی دیکتاتوری نظامی و تکیه بر سر نیزه و حمایت خارجیان و دیگری استبداد مذهبی و تکیه بر مذهب و اجیر کردن مزدورانی زیر نام بسیج و پاسدار. منتها این دو در دو برهه از زمانهای مختلف وجود داشته و دارند، این فرق اساسی آندو است. اما در ماهیت هر دو مستبد بوده و هستند و فرقی باهم

نداشته و ندارند. منتها این آخری خشن تر و بی شرم تر با مخالفان برخورد می کند. با این توصیف ملاحای روباه صفت با رژیم شاهی یک فرق دیگر هم دارند و آن تکیه اینها به مذهبی است که حدودا هزار و چهارصد سال در رگ و خون مردم ریشه دوانده است و مردمان ما را به آن عادت داده اند و بدین ترتیب خیلی ساده می توان با آن عوامفریبی کرد و بر سر خوش باوران شیره مالید. رژیم شاه از این شگرد محروم بود، او نیز می خواست از اسلحه مذهب استفاده کند، اما عوامفریبی شاه ناشیانه بود. چون نمی شد هم قمار کرد و هم استریپ تیز و شب نشینیها با مشروب و دانسینگ را راه انداخت و هم حج رفت و صاحب زمان و حضرت عباس را در خواب دید! نکته دیگر مسئله تحول سریع جهان و پیشرفت آنست. زمان شاه جهان و ایران همانند امروز این اندازه به پیش نرفته بود. یعنی امکاناتی که امروز جوانان ما در اختیار دارند، ما در آن زمان کم ترینش را داشتیم .

بهر حال آنچه که به این تحول بزرگ مربوط می شود، اولاً از نظر سیاسی نمی توان موقعیت خلقهای ایران را در سی سال پیش با امروز مقایسه نمود، زیرا آنگونه که اشاره شد در آن زمان پیشرفت ارتباطات به سرعت امروز نبود و هنوز تکنولوژی و دستگاههای الکترونیک به شکل کنونی توسعه نیافته بودند و مردمان ما همانند امروز به این اندازه دسترسی به آگاهی در همه زمینه ها نداشتند. هدف اصلی همه مردمان ملیتهای ایران در آن زمان آن بود که از چنگ یک دیکتاتور خشن نجات پیدا کنند، درباره آنچه که بعد از آن بیاید زیاد فکر نمی کردند. برعکس، جنبش امروز خلقهای ایران با آن روز، در بسیاری از زمینه ها فرق دارد. مثلاً در رژیم دیکتاتوری شاهی زنان همانند امروز برای ابتدائی ترین حقوق خود و رفتار آنان در جامعه سر کوب نمی شدند. این یک واقعیت است و باید گفته شود. اکنون با خشونت غیر قابل وصف زیر نام مذهب، با زنان رفتار می شود. بنابر این خوشبختانه اکثر زنان ما در زمینه سیاسی آگاه تر شده اند و بهمین دلیل شرکت زنان و دختران جوان امروزی حتی متولدین بعد از انقلاب بی اندازه چشم گیرتر است از آن روز. ما هزاران نفر نظیر دکتر فاطمه صادقی دختر شیخ صادق خلخالی آن جانی قرن بیستم را که صد در صد اسلامی تربیت شده بود، در ایران داریم و آنها همه بدون استثنا قرآن مجید را کاملاً خوانده اند و حقوق خود را بخوبی می شناسند. اگرچه اکثراً انقلاب گذشته را ندیده اند، اما درباره آن خوانده و شنیده اند و اکنون ملاحظه می کنند، رفتاری که در زندانهای شاه با مادرانشان می شد، امروزه صد برابرش بدتر با خود آنها و یا هم جنسانشان می شود. یعنی این دختران قهرمان با آگاهی کامل برای آزادی از قید و بندها، همه چیز را ریسک می کنند، حتی جانانشان را. پس من نوعی می توانم امید بیشتری و بهتری به آینده داشته باشم.

دوما رژیم محمد رضاشاه با رژیم استبدادی مذهبی ملاهای اسلامی همانطور که در پیش اشاره شد، در یک نکته دگر مشترک اند. یعنی اینها هر دو به اعمال قدرت با زور اعتقاد دارند. بدیگر سخن هر دو خواسته و می خواهند نظرات خود را با زور سر نیزه اعمال کرده و می کنند. در جمهوری اسلامی تجاوز و هتک حرمت را نیز به آن افزوده اند. آنطور که تجربه شد و ما دیدیم این اعمال یک نوع کردن گورخود با دست خود است. پس عمر رژیم اسلامی در ایران به پایان خود نزدیک شده، منتها این بستگی دارد که نیروهای اپوزیسیون تا چه اندازه آمادگی برای پذیرش حقوق همه انسانها و همه ملیتها دارند و براین اساس تاچه پایه برای اتحاد خود علیه این دیکتاتوری مذهبی آمادگی نشان می دهند. آمادگی نیروهای اپوزیسیون، بدون شک بر اساس درک درست از دمکراسی در یک کشور کثیرالملله مانند ایران باید باشد و اگر این اتحاد انجام گیرد، گردانندگان جمهوری اسلامی مجبورند غزل ترک ایران را بخوانند.

روانیوز: تجاوز به زندانیان موضوع تازه‌ای نیست و در طول این سی سال وجود داشته است اما این بار از طرف خود حکومتی ها افشا می شود برخورد جامعه مدنی در آینده چگونه خواهد بود؟

د.مرادی: وقتی ما از یک جامعه مدنی و متمدن حرف می زنیم، این نکته کاملاً واضح و روشن است، یعنی باید همه نوع زور گوئی و از جمله تجاوز به حریم انسانی محو شود و بدون شک در جامعه مدنی متجاوز از هر نوعش با شدیدترین وسیله قانونی مجازات خواهد شد. اعمالی که امروزه در این جمهوری اسلامی انجام می گیرد و در روز روشن به زندانیان حتا غیر سیاسی و آن کسانی که دستگیر شده اند ولی هنوز "جرم" آنها ثابت نشده (با وصف اینکه اگر هم مجرم باشند حق هیچ گونه تجاوزی به آنها ندارند) علناً هتک حرمت می شود و به آنها وحشیانه تجاوز می کنند. این خود تنفر انسانهای دمکرات و آزادیخواه در سطح جهان را نسبت به این اسلام و اسلامیان در ایران چندین برابر می کند. چنین اعمالی (تجاوز و غیره) در وحشت ناکترین رژیمهای دیکتاتوری مانند شیلی پینوشه و ایران محمد رضا شاه که همه نوع شکنجه برای اعتراف گیری از زندانی، اعمال می شد، بکار نمی گرفتند و یا به این شدت بی شرمانه عمل نمی کردند. جمهوری اسلامی با سه انگیزه دست به چنین اعمال قرون وسطائی و شرم آوری می زند. یکی به دلیل عقده هفتصد ساله تحقیر ملاحا و به تمسخر گرفتن آنها در جامعه ایران که بدین وسیله آنان می خواهند از ملتهای ایران، این سر زمین کهن، شدیداً انتقام بگیرند. دوم بی دانشی و نفهمی خود ملاحا و برای انسانها و شرف و آبروی آنها ارزش قایل نبودن است. سوم بدینوسیله می خواهند ترس و وحشت در دل

انسانهای نجیب بوجود آورند و آنها را با تهدید و زهر چشم گرفتن، اجبارا تابع سیستم دیکتاتوری - مذهبی خود بکنند. اینها زیر نام خدا و اسلام به کثیف ترین اعمال دست می زنند و اگر اختلاف بین خودیها بر سر تقسیم قدرت بوجود نمی آمد، مانند همیشه به "دروغ مصلحت آمیز" با پیروی از پیامبر گرامی خود سر مردم شیره می مالیدند و همه چیز را انکار می کردند، همان گونه که درگذشته راجع به قتل‌های زنجیره ای و خارج از کشور می کردند. خوشبختانه این خودیها، دست دیگر خودیها را باز کردند و افشاء نمودند که در زندانهای جمهوری اسلامی نه فقط برای اعتراف گیری شکنجه می شود، بلکه تجاوز هم می کنند. اخیرا فتوایی از مصباح یزدی به دست من رسیده، که من نمی دانم تا چه حد درست است، اما اگر هم درست نباشد در قرآن مجید در رابطه با کافران در سوره النساء آیه 24 که می گوید: "و نگاه زنان محصنه (شوهر دار) نیز برای شما حرام شد مگر آن زنان که (در جنگها با کفار بحکم خدا) متصرف و مالک شده اید...". یعنی زنان مخالف رژیم و زندانی کافر اند و بازجویان رژیم مالک آنها! بهر حال مصباح یزدی گویا در پاسخ این پرسش: آیا اعترافگیری تحت فشار و شکنجه روحی و روانی و جسمی اعتبار اسلامی دارد؟ گفته است: اعتراف گیری از ضد ولایت فقیه به هر شکلی جایز است. در پاسخ پرسش دیگر مبنی بر، اعترافگیری با استفاده از مواد مخدر و افیون و داروهای کدوئینه جایز است؟ گفته است اعتراف گیری از ضد ولایت مطلقه به هر شکلی جایز است. آیا بازجو می تواند به زندانی تجاوز جنسی کند تا اعتراف بگیرد؟ پاسخ یزدی: احتیاط واجب آن است که قبل از اینکار حتما وضو بگیرد و هنگام عمل نکر گوید. اگر زندانی زن است هم از فرج وهم ازدوبر دخول اشکال ندارد بهتر است درمحل بازجویی کس دیگری نباشد. اما اگر زندانی مرد است احوط است در حضور دیگر بازجویان دخول صورت گیرد". این است چهره زشت این اسلامیان در ایران.

روانیوز: آیا امکان آن وجود دارد چون عمر البشیر رئیس جمهور سودان رهبران ایران در دادگاههای بین المللی محکوم شوند کما اینکه این محکومیت در پرونده میکونوس و انفجار مرکز یهودیان (آمی) در آرژانتین نیز وجود دارد؟

البته اگر الفبای دموکراسی رعایت شود، پاسخ به این پرسش صراحتا مثبت است. اما ما باید موقعیت ایران دارای منابع و ثروت زیر زمینی را با سودان مقایسه کنیم و منافع غرب یا کشورهای صنعتی را در نظر داشته باشیم. این کشورها یا قدرتهای بزرگ نخست به منافع اقتصادی خودنگاه می کنند تا حقوق انسانها. اگر روزی جهان صنعتی به این نکته نظر برسد که در سایه دموکراسی تبلیغ شده، می تواند رابطه بین کشورهای خود با جهان از نظر منابع زیر زمینی ثروتمند را بهتر کند و بهره ی اقتصادی بهتری بارعایت

حقوق انسانی و دوجانبه ببرد، آن زمان است که بی تردید این گردانندگان جمهوری اسلامی، همانند رئیس جمهور سودان و نظیر را در چنین دادگاه های بین المللی خواهیم دید. اما تا زمانیکه این به اصطلاح جهان آزاد غیر مستقیم می کوشد با چنگ و دندان این رژیم را سر پا نگهدارد اگر تابع مطلق او بشود و یا رژیم دیکتاتوری دیگری که طرف معاملات "خوب" برایش باشد، روی کار بیاورد، در بر همان پایه زنگ زده خود خواهد چرخید و این ملامت های وحشی بر سر قدرت خواهند ماند. البته ناگفته پیداست، دنیای صنعتی یک اشتباه بزرگ در این سی سال گذشته می کرد و اگر من به راه خطا نروم، اینها دارند در سیاست قبل خود تجدید نظر می کنند و به دنبال آلترناتیو جدیدی، یعنی اتحاد همه ی نیروهای دمکرات و پای بند به دمکراسی، می گردند. چون می دانند که قشر جوان جامعه ایران در آینده دیگر هیچ گونه استعمار و استثمار را نخواهد پذیرفت.

روانیوز: علت آرام شدن اعتراضات مردم در نبود رهبری بود یا سرکوب شدید از سوی رژیم؟

جنبش خلقهای ایران همانند آتش زیر خرمن کاه است نه زیر خاکستر و بظاهر آرام شده. جوانان غیور مملکت از همه ملیتهای ایران منتظر یا مترصد بهانه های دیگری هستند و این را خود رژیم خوب می داند. بهمین دلیل کوچکترین اعتراض را سرکوب می کند، حتی اعتراض به حق مسلمانانی که ضمن انتقاد برای حفظ رژیم اسلامی کوشش می کنند و در صفوف خط امامی ها ایستاده اند. معلوم است، این دو نکته را که اشاره کرده اید، تأثیر زیادی در آرام شدن اعتراض دارند. یکی نبودن اتحاد بین همه نیروها و در نتیجه نداشتن رهبری که حقوق همه مردمان ملیتهای ایران را رعایت کند و دوم اینکه سرکوب، تجاوز و هتک حرمت به دستگیر شدگان است. این گردانندگان بی مروت می خواهند بلائی بسر جوانان تظاهر کننده و دستگیر شده بیاورند که دیگر نام خود را هم فراموش کنند. این نمایندگان جهل و نادانی غافل از آن اند که جوانان غیور ما با آگاهی کامل و اعتقاد راسخ همه خطرها را بجان خریده و می خرنند. رژیم قرون وسطائی اسلامی این نکته را هنوز درک نکرده است. اما چیزی که می داند، آنست که نمی خواهد اتحادی بین نیروهای اپوزیسیون بوجود آید که بتواند آنها را بهتر و آسان تر سر کوب کند. من باور دارم دیگر نمی توان جلو لاوار خشم ملت های ایران را گرفت. این سد ترک برداشته و حتی شکسته است اگر موج توفان مردم موقتا نشست کرده به دلیل تعمیرات اندک در این سد است. این تعمیرات نمی تواند دوام بیاورد. خون جوانان غیور در این راه ریخته شده و این خون گلگون شکوفه های دیگری را آبیاری کرده اند که بمرور زمان سر بر می آورند.

روانیوز: فشار برای یک دست کردن جامعه فرهنگی و روشنگری در حکومت احمدی نژاد شدت بیشتری یافت، آیا این به معنای انقلاب فرهنگی دوم است؟

اگر منظورتان فشار حکومت احمدی نژاد بر رقیبان و بر مردمان ملت‌های ایران است، این را نمی‌توان انقلاب فرهنگی نامید، بلکه دست و پا زدن برای نجات جمهوری اسلامی شاخه افراطی آن است. همانطور که روشن است اینان می‌خواهند بهر قیمتی بر سر قدرت بمانند. حالا اگر شاخه افراطی احمدی نژاد - خامنه‌ای را نتوانند سر پا نگهدارند، بهر حال اسلام خاتمی، موسوی، کروبی، رفسنجانی و حتا در میان اپوزیسیون اسلام بنی صدر، رجوی و امثال و حتا بظاهر اسلام لیبرال سلطنت طلب را می‌خواهند در ایران در حاکمیت نگهدارند. بنا بر این بهر نیرنگی متوصل می‌شوند. اول از شاخه افراطی احمدی نژاد - خامنه‌ای آغاز شده تا به این آخریها. پس زمانی می‌شود از انقلاب فرهنگی دوم یا سوم و غیره حرف زد که اینها گورشان را گم کنند و یا دین اسلام شیعه از جامعه ایران رخت بر بندد یا به طور کلی مذهب به مساجد فرستاده شود و حکومت به دست انسانهای دمکرات اداره گردد.

روانیوز: توقیف روزنامه‌ها، سانسور کتابها، سینما، جدا سازی دختران و پسران در دانشگاهها، ستاره دار شدن دانشجویان، آیا همه اینها از نمادهای انقلاب فرهنگی نیست(آنچه که یک بار در سال 60 با فرمان خمینی روی داد)؟

اینها در واقع همان کارهایی هستند که هیتلر در بیش از هفتاد سال پیش آغاز کرد. او نه اینکه فقط دهان مخالفان را بست، بلکه بقصد نابودی نسل یهود ستاره بر سینه آنها چسباند. این قرون وسطائیان نیز، همانطور که خمینی گفت: "ما هر بدبختی داریم از این دانشگاه است" (نقل به معنی) همان کار هیتلر را می‌کنند و دنباله رو حرفهای رهبر خود هستند. اینها هم هر بدبختی دارند از روشن فکران و دانشجویان است. پس باید دانشجویان شناسائی شوند که دائم تحت کنترل قرار گیرند. من نمی‌دانم شما از انقلاب فرهنگی چه درکی دارید؟ بنده به انقلاب فرهنگی از یک دید دیگری می‌نگرم. جامعه را به قرون وسطا برگرداندن نمی‌تواند انقلاب فرهنگی باشد. انقلاب فرهنگی به مفهوم گسترش فرهنگی نو و عالی و آفرینش ایده‌های مدرن است. شستشوی مغزی دادن را بهیچ وجه نمی‌توان انقلاب فرهنگی نامید. اینها با کارهای احمقانه شان بجای فرهنگ مردمی فساد را در جامعه ترویج می‌دهند. اینها نمی‌توانند با جدا سازی دختر و پسر، در هیچ جا و مؤسسه‌ای جلو روابط انسانی و طبیعی دختران و پسران را بگیرند. بدبختی در جامعه ما از آنجا آغاز می‌شود که هزار و چهارصد سال توی مغز ما خوانده اند که دختر نباید

با پسر هیچ رابطه ای داشته باشد و حتا نباید نزدیک هم بنشینند. مغز متحجران این را بد می دانند! اگر مثلا دختری بغل دست پسری بنشیند، اورا همانند مغناتیس می گیرد و این بد است!! این شیوه تفکر نشان از تحقیر نصفی از جامعه است و خیلی عقب افتاده.

روانیوز: دستگیری روشنفکران جامعه و قتل آنها در زندان چه در گذشته و چه در حال به عنوان سر خط سیاست های رژیم از طرف دولت ها و وزارت اطلاعاتشان بکار برده شده است چرا؟

پاسخ به این پرسش خیلی ساده است. زیرا روشنفکران تنها کسانی هستند که همه چیز را زیر سؤال می برند و پرسش می کنند. این پرسشها مستلزم پاسخ هستند و چون آنها پاسخ منطقی ندارند، دست شان رو می شود و این خطرناک است. جمهوری اسلامی تنها زمانی می تواند بدون ددقه بر سر قدرت بماند که تابعین (شهروندان) کشور باور داشته باشند و نپرسند. و هر چه را ندانند به خدا بسپارند. شما هیچ توجه فرموده اید که چرا خمینی همه ی جوانان مخالف را که طبق قانون اسلام مجازات و به زندان محکوم شده بودند و زندانی خود را هم به پایان برده بودند، اما دستور داد همه را اعدام کنند؟ زیرا خمینی خوب می دانست این جوانان پرسش گر اند و وجود آنها در آینده خطرناک خواهد بود. پس نابودی آنها بزعم خمینی لازم بود. بهمین دلیل هم آیت الله منتظری ساده لوح را بر کنار کرد. ولی فقیه یعنی همین، کسی نپرسد و همه گوسفند وار تابع باشند.

روانیوز: آینده سانسور و سرکوب روشنفکران جامعه با توجه به پیشرفت سیستم اطلاع رسانی را چگونه می بینی؟

این کاملا واضح است، در آینده نیز تا زمانی که این رژیم وحشت، بر سر کار است، هم سانسور و هم سرکوب خواهد ماند و همان گونه که تا کنون مبارزه علیه سرکوب و سانسور، قربانی فراوانی داشته، در آینده نیز خواهد داشت. فکر می کنم که انسانهای دمکرات، با دریافت سریع و وسیع اطلاعات درست، در برابر این رژیم اسلامی کوتاه نخواهند آمد و همین خودش، سانسور و سرکوب و دست گیری و شکنجه بیشتر را خواهد طلبید. اما همانگونه که در پیش گفته شد، رژیم با فشار هر چه بیشتر بر نیروهای دمکرات خود را بیشتر افشاء می کند و درواقع قبر خود را بادست خود حفر می کند. طبیعی است، اگر بگوئیم که سرکوب و سانسور و زندان به سر نگونی رژیم سرعت بیشتری می بخشد، زیرا انسانها را مجبور می کنند اطلاعات درست تر را از جای دیگر کسب نمایند و کسب این اطلاعات دقیق تر، حقانیت رژیم را بیشتر زیر سؤال می برد و بیشتر علیه او به میدان خواهند آمد.

روانیوز: هشدار خامنه‌ای مبنی بر افزایش روی آوردن دانشجویان به علوم انسانی چند روز پس از نمایش اعترافات سعید حجاریان، یکسانی نظرات رهبر ایران با نگاه دستگاه امنیت حاکم برای برخورد با دانشگاه و دانشجویان را نشان می‌داد. علل مورد حمله قرار گرفتن این علوم و همچنین دانشگاه‌ها از طرف رهبر و دستگاه‌های امنیتی چیست؟

قبل از هر چیز باید بگویم این اعتراف‌گیری‌های مشمئزکننده، بقدری تکرار شده و دروغ بودن آن بر ملا گردیده که بر عکس دروغ گوبلزی خود رژیم هم بر دروغ بودن این نمایشات صحه می‌گذارد. منتها آنها خیلی احمق‌اند و فکر می‌کنند که توده پاک دل مردم ملت‌های ایران، به این هجویات هنوز باور دارد. من در پاسخ پرسش پیشین عرض کردم که این رژیم، شهروندی را نمی‌خواهد که پرسش‌گر باشد، از دید این رژیم شهروندان باید باور داشته باشند و بهمین دلیل هم ولایت فقیه را در قانون اساسی گنجانده‌اند و بر آن تکیه می‌کنند. به قول یکی از خودی‌های سابق (محسن کدیور) که در چهل‌م شهدای تظاهرات بعد از 22 خرداد در سخنرانی گفته است. "ولی فقیه سر تصمیم گیرنده برای مهجورین، بچه‌های صغیر و غیره است. در واقع ولایت فقیه در برابر مردم سالاری قرار می‌گیرد". نقل به معنی

پس این آقایان اولاً از دانشجو متنفرند و دوماً اگر دانشجویی به علوم انسانی روی آورد، دشمن سرسخت خود و ولایت فقیه می‌دانند. بهمین دلیل علی‌خامنه‌ای باید به دانشجویان علوم انسانی هشدار دهد. اینان بهمین دلیل، دستگاه‌های امنیتی را که از یک مشت آدم نیازمند جامعه و کم‌سواد بوجود آورده‌اند، برای مقابله با دانشجویان و دانشگاهیان تربیت کرده و بوجود آورده‌اند. در این صورت باید رهبر با این دستگاه همخوانی داشته باشد. پاسخ به این پرسش شما به اندازه‌ای روشن است که نیاز به توضیح بیش از این ندارد.

روانیوز: اگر به لایه‌های مختلف جامعه ایرانی نگاه کنیم می‌بینیم که اکثریت از طرف حکومت تحت فشار هستند و مخالف رژیم، با این وجود چرا اتفاق خاصی مثلاً انقلاب رخ نمی‌دهد؟

برای پاسخ دقیق به این پرسش، باید واقعا یک کتاب نوشت. اما بنده می‌کوشم با چند جمله در حد توانم یک پاسخ مختصری بدهم. قبل از همه باید یاد آور شد که بجز بسیجی‌ها و پاسداران و دیگر مزدوران رژیم و خانواده‌هایشان آنهم برخی از آنها باجبار و نیاز اقتصادی، فکر نمی‌کنم کسی دیگر

از مردمان ملت‌های ایران موافق این رژیم باشد. حالا بدرستی می‌پرسید با وصف این که اکثریت تحت فشار و مخالف این حکومت هستند، چرا اتفاقی نمی‌افتد؟ در اینجا باید گفت: اگر چه هنوز اتحادی بین نیروهای رهبری کننده مخالفان جمهوری اسلامی بوجود نیامده، اما مابخوبی می‌بینیم که این مخالفان خودجوش در برابر استبداد مذهبی در هر فرصتی به پا می‌خیزند و تاکنون هم فداکاری‌ها کرده‌اند. بی‌انصافی است اگر این را نادیده بگیریم. این مسئله خودجوشی مردمان ملت‌های ایران و ادامه آن نهایتاً به یک انقلاب اجتماعی و همه‌گیر تبدیل خواهد شد. انقلاب اجتماعی یعنی چه؟ در واقع انقلاب بطور کلی یعنی یک تحول کیفی و بنیادی در یک جامعه. یعنی زیر و رو کردن و تحول مثبت در یک سرزمین. معنای انقلاب در علم جامعه‌شناسی، یعنی سرنگونی یک سیستم کهنه و غیر قابل تحمل و جای‌گزینی آن با یک نظام مردمی و مترقی که همه ملیتها در آن سرزمین به حقوق خود برسند. متأسفانه در انقلاب سال 1357 ما یک سیستم خشن و مستبد را بر کنار کردیم و برعکس انتظار مردمان جامعه، یک سیستم قرون وسطائی و عقب افتاده و خشن تر از پیش، بجای آن قدرت را قبضه نمود. پس برای انقلاب بعدی در جامعه چند ملیتی ایران نیاز مبرم به عوامل زیرین داریم که نام می‌برم:

اولاً، حاکمان موجود در یک جامعه قادر به حکومت بر مردم به شیوه‌ای که اکثریت در رضایت کامل، زندگی کنند، نباشند. اکنون این زمینه آماده است و بطور عیان رهبران جمهوری اسلامی بین خودیها دعوا دارند و نمی‌توانند اکثریت مردم را راضی کنند. پس این شرط وجود دارد و امیدی به سرنگونی رژیم در دست است.

دوماً، همین اکثریت که ذکر شد نمی‌خواهند بشیوه مستبد در اینجا ولایت فقیه بر آنها حکومت شود و ما بخوبی می‌بینیم که مردمان ملت‌های ایران با استفاده از هر نارضیاتی بخیا بانها می‌ریزند و علیه رژیم حتا جان خود را ریسک می‌کنند. این شرط هم آماده است و نیاز به بسیج و رهبری متحد دارد.

سوماً، توده‌ها به حقوق حقه خویش آگاه باشند و حد اقل فرق بین دیکتاتوری و حکومت مردمی را تشخیص دهند و شیوه اسفبار زندگی موجود را کار و رضای خدا ندانند. متأسفانه در اینجا باید گفت: اگر چه نیروهای پیشرو جامعه این آگاهی را دارند، اما هنوز به دلایل زیاد و پیش از همه خوش‌باوری مردمان ساده دل و نیازهای اقتصادی و حاکمیت نا آگاهی بر قشر وسیعی از جامعه، این زمینه هنوز آماده نشده که مردمان ملت‌های ایران رهبران احزاب سیاسی خود را تحت فشار قرار دهند که اولین گام برای این انقلاب اجتماعی، یعنی اتحاد بین خود را بوجو آورند.

اگر اغراق نباشد این عامل اصلی است که چرا انقلابهای موضعی ما پیروز نمی شود و یا مردم یک صدا بر نمی خیزند که یکباره زیر و رو کنند و جهانی نو بسازند.

روانیوز: جنبش اخیر آنچنان که باید از طرف شهرستانها حمایت می شد نشد، آیا حکومت پایگاه اجتماعی در شهرهای کوچک و روستاها دارد یا نه این مناطق راحت تر برای رژیم کنترل می شوند؟

متأسفانه باید گفت که این ثمره حاکمیت دهها ساله دیکتاتوری بر جامعه ما بوده. آنطور که می دانیم و تاریخ هم تا اندازه ای به ما می گوید، همه دیکتاتوران بدون استثناء شهرستانها و ولایات را جزو رعیت گوش بفرمان می دانستند و هیچگاه از نظر آموزش فرهنگی و بهبود اقتصادی و آبادانی به آنها نمی رسیدند و حکومتهای خود را روی مرکز و ارتش و ژاندارمری متمرکز می کردند. ولایات فقط رعیت گوش به فرمان بودند. این رسم و رسومات و عادات بهمان شکل کهنه باقی مانده بود و در جمهوری اسلامی هم اگر تغییراتی داده شده، فقط برای تبلیغات و بسود خودیها بوده است. علاوه بر این هرچه نا آگاهی سیاسی و اجتماعی بیشتر باشد، برای دیکتاتورها کنترل آسانتر است. بهمین دلیل جنبش اخیر مردم در ولایات رنگ و بوی قویتری از مرکز و شهرهای بزرگ نداشت. اما خوب می دانیم که مثلاً در کردستان، اگر اغراق نکرده باشیم، مردم مهر خود را پای تهران برجانبش گذاشتند و دست گیری ها و زندان و شکنجه و کشته شدگان به نسبت جمعیت کمتر از مرکز نبوده. در واقع رژیم از کردها بیشتر وحشت دارد تا دیگر نقاط ایران. ما در گفته منتشر نشده خمینی خوبی می بینیم که او گفته است: اول کردستان را سرکوب کنید و بعد با آنها پشت میز مذاکره بنشینید. نقل به معنی. یعنی اول دولت جمهوری اسلامی در کردستان قدرت نمائی کرد و بعد حاضر به مذاکره بر سر خواستههای آنها شد.

روانیوز: در طول صد سال اخیر حکومت های مختلفی در ایران بر سر کار آمدند اما هیچ کدام از آنها نتوانستند خواسته های جامعه چند ملیتی ایرانی را برآورده کنند. چه حکومتی در آینده ایران آزاد می تواند همه را به خواسته هایشان برساند؟

در گذشته همه حکومتها، تحت شرایط دیکتاتوری بر جامعه چند ملیتی ما حاکم بوده اند و دیکتاتوران چه شاهی و چه شیخی دانسته و یا ندانسته یک سیاست ناسیونالیستی اعمال می کردند. بهمین دلیل هم با وصف بی سوادگی مطلق در ولایات ایران، از میان ملت های این سرزمین حد اقل آذربایجانیها و

کردها و تا حدودی بلوچها برای احقاق حقوق خود در مدت همین صدسال اخیر شجاعانه مبارزه کرده اند. اگر پیروز نشده اند، دلایل فراوانی دارد که در اینجا برای جلوگیری از طول کلام از بیان آنها خودداری می کنیم. و اما در پاسخ به پرسششان باید بگوییم که اولاً ایران درکنار حدود 47 درصد فارس (ازجمله فارس، مازندران، گیلکی و غیره)، 28 درصد آذری، بیش از 17 درصد کرد و لر، حدود 3 درصد بلوچ، 2 درصد ترکمن و 3 درصد عرب در ایران زندگی می کنند. تاکنون درسر زمین ما متأسفانه حقوق این ملیتها بجز ملت حاکم آنها تا حدودی رعایت نشده. اگر ما در آینده بخواهیم که بر جامعه ایران یک سیستم دموکراتیک با حقوق برابر بین همه ملیتها یا بقول دوستان لیبرال اقوام ایرانی برقرار شود. باید به تعریفهای استاندارد توجه شود و ایران کثیرالملله را بپذیریم، درغیر آنصورت یک دیکتاتور دیگر بر ما حاکم خواهد شد. پس ایدآل ترین سیستم در ایران ما یک سیستم فدرالی با تقسیم قدرت بین ملیتهای ایران است که آنها قادر باشند درباره سرنوشت خویش، خود تصمیم بگیرند. در واقع در جامعه ما دموکراسی و فدرالیسم پشت و روی یک سکه اند. بدون یکی دیگری تحقق پیدا نمی کند و نمی تواند بوجود بیاید. در این باره من مقالات فراوانی نگاشته ام و نیاز به توضیح بیشتر نمی بینم.

روانویز: تحلیل شما در باره آینده سیاسی کردها در ایران چیست؟

کردها یکی از شش ملیت ایرانی هستند و فکر می کنم در بالا توضیح داده شد و ما کردها بیش از آنچه که دیگر ملیتهای ایرانی می خواهند، نخواستیم و برای یک ایران فدرال، با حقوق مساوی بین ملیتهای این سر زمین، مبارزه می کنیم. معلوم است، آینده از آن کسانی است که به آگاهی بیشتر درباره حقوق خود و دیگران علاقه نشان می دهند. تصور می کنم در روند تاریخ مبارزات دویست سال گذشته خوبی دیده شده، اگرچه آهسته و با شکست اما پیگیر و به امید پیروزی، کردها این را به اثبات رسانده اند و چون من به تکامل جهان و موجودات برآن، بنا بر مطالعات ناچیزم، عمیقاً باور دارم، شکی در آن نمی بینم که کردها به حقوق حقه خویش نه بیش و نه کم خواهند رسید. منتها شرط اساسی اتحاد ما کردها است و اگر آن تعداد معدودی از ما نیز از جاشایه تی (نوکری برای دیگران) دست بکشیم و هیچکدام حاضر نباشیم بهر قیمتی زندگی کنیم که اکثر پدران ما حاضر نشدند و برای سربلندی ملت کرد جان دادند، ما نیز زودتر به هدف والای آزادی و دموکراسی خواهیم رسید. این نیز مستلزم آگاهی، آگاهی و باز هم آگاهی از حقوق برحق خویش است.

روانیوز: کردها در طول سی سال اخیر بیشتر از ملتها و جنبش های دیگر از طرف رژیم سرکوب شده اند اما کماکان جنبش کردها متحد تر و متشکل تر در میان لایه های مختلف جامعه روشنگری می کند، نتیجه آن وجود جامعه ای آزاد اندیش و دمکرات خواه است. چرا کردها در جنبش اخیر نقش اصلی خودشان را ایفا نکرده اند؟

من در لابلای عرایضم و در پاسخ به پرسشهای پیشین تان مکرر در لفافه یا علنا اشاره کرده ام که ایفای نقش و در نتیجه آن پیروزی، نیازمبرم به سه عامل اصلی، اساسی و حیاتی دارد. اول آگاهی سیاسی و حقوقی، دوم باور به اتحاد و دوری جوئی از برتری طلبی گروهی. سوم آمادگی جدی برای مبارزه در راه کسب حق و حقوق خویش. متأسفانه باید صراحتاً بگویم که اکثریت مردمان جامعه ما فقط یکی از این شرایط را دارا هستند و آن آمادگی و جانفشانی برای مبارزه است. بطوری که ملاحظه شده این نکته ضروری بوده، اما کافی نیست. البته نا گفته پیدا است اگر در دو شرط دیگر کم و کسری وجود دارد تنها مقصر خود کردها نبوده و نیستند، بلکه این بستگی به وضع و شرایط مکانی و زمان و موقعیت اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی آنها و نهایتاً حاکمیت دیکتاتوری بر آنان داشته و دارد. این نکات بیشتر کردها را از ایفای نقش و انجام وظایف ضروری باز می داشته. اگر چه با تمام این توصیف مردمان ملت کرد همپا با دیگر ملیتها در حد توان خویش مبارزه کرده و می کنند، اما بدلائل ذکر شده، کافی نبوده است. بنظر من اکنون دیگر هیچ توجیه گری قابل قبول نمی تواند باشد و ما باید همراه با جهانیان در این تحولات عظیم در دنیا حرکت کنیم. برعکس نظر شما، در تحولات و جنبش اخیر، کردسان و از جمله نقش زنان مبارز و قهرمان کرد، چشم گیر بود و ما را به آینده ای روشن امیدوارتر می کرد. درست است، باید انقلاب بعدی از کردستان آغاز شود، همان طور که جرقه اصلی انقلاب شکست خورده قبلی از آذربایجان و تبریز قهرمان پرور بود.

روانیوز: نقش اپوزسیون خارج از کشور در جنبش اخیر را چگونه می بینی با توجه به اینکه هم اکنون از جانب چند سازمان درگیری های نوشتاری بر سر رهبری آن وجود دارد، کسانی چون گنجی آن را مختص به سبز می دانند و همین طور سلطنت طلب و مجاهدین و ... هم ساز خودشان را می زنند؟

باز هم متأسفانه این شخصیت سازی و قهرمان درست کردن، بدون مطالعه دقیق تاریخی، ما را به این روز کشانده. هرکسی مانند بنده چند جمله انقلابی بنویسد، ما زود، بدون توجه به پیشینه اش و خط سیاسی اش قضاوت کرده و می خواهیم از او قهرمان بسازیم. این مشکل همه ما

خاورزمینی ها است. این قضاوت عجولانه ما باعث می شود که کسی را به بالاترین مرتبه برسانیم که کاندید جایزه نوبلش کنیم و دیگری را به قهقرا ببریم که بی جهت نابود شود.

اکنون مسئله بر سر آقای گنجی و امثال است. اگر با دقت توجه کنیم، از خود خواهیم پرسید، گنجی کیست؟ اگر بنده بجای گنجی بودم به لاک خودم می خزیدم و در پای هر مقاله ام از جنایاتی که در اوایل انقلاب دانسته بر ملت کرد روا داشتم تقاضای بخشش می کردم و خجالت می کشیدم که اکنون ادعای صاحب نظری کنم. خوب در جامعه ای که تعداد قلم زن درست حسابی انگشت شمار اند، معلوم است که آقای گنجی با پر رویی هنوز از اسلام دفاع می کند و مانند هم کسوتان خود (سروش و یزدی و موسوی و کروبی و کدیور و هر زهرمار دیگری) می خواهند در آینده یک حکومت اسلامی دیگر را بر جامعه ما تحمیل کنند. با تأسف باید گفت هم این آقایان بریده از جمهوری اسلامی فعلی و هم سلطنت طلبان و مجاهدین و امثال فقط و فقط به قدرت می اندیشند نه به حال ملتهای ایران. اینها اگر قدرت را قبضه کنند با اشتتناهایی درمیان آنان، چه بسا یک دیکتاتوری مذهبی و یا لیبرال مذهبی را بوجود آورند.

شما در پرسش تان نقش اپوزیسیون خارج نشین را طرح کرده اید. واقعیت این است که اپوزیسیون خارج نشین در حد توانش و با استفاده از امکانات موجود در شناسائی جنبش خلقهای ایران بجهانیان تا کنون به نحو احسن کوشیده است. البته کاستی هائی هنوز وجود دارد و بر سر هژمونی این گروه و آن گروه مرتب چیزیهائی شنیده می شود و این خللی در اتحاد ما علیه رژیم است که ایجاد شده. فراموش نکنیم که ما خارج نشینها هنوز به آن مرحله از آگاهی دست نیافته ایم که درک کنیم مسئله هژمونی گروه خاصی در درجه دوم باید قرار گیرد. جنگ و مبارزه ایدئوژیک باید کنار گذاشته شود. اکنون مسئله آزادی و دمکراسی و رهائی کشور از چنگ قرون وسطائیان مطرح است. ما باید حداقل در این مرحله فرا حزبی فکر کنیم، نه همانند گذشته اندر خم یک کوچه بمانیم که دشمن بر ما حاکم شود. ما با توجه به حقوق همه شهروندان کشور و همه ملیتهای ساکن ایران باید براین مبنا یک اتحاد بین خود با این که پیرو ایدئولوژیهای متفاوتی هستیم، بوجود آوریم.

من نوعی هیچگونه مشکلی با نیروهای مختلف از چپهای رادیکال گرفته تا لیبرالها و سلطنت طلبان مدرن، ندارم. منتها همه ما باید این شرایط اساسی را بپذیریم و آن را قبول کنیم که سیستم آینده کشور کثیرالملله ما باید بر اساس دمکراتیک و احترام به حقوق مساوی بین خلقها باشد، نه چیز دیگر. چون هر راهی غیر از این به هندوستان است نه به ایران.

روانپوز: گفته‌های آخر شما رو به نسل جوانی که تشنه آزادی و حقوق شهروندی اش است؟

جوانان غیور مملکت (دختر و پسر)، آینده سازان ایرانی نوین و هواداران آزادی و برابری. شما باید بدانید برخی از هم رزمان تان جان شیرین شان را دادند که ما زنده بمانیم و آزاد زندگی کنیم. حقیقتاً زندگی ما مدیون آن جانبختگان بزرگ نظیر نداها، کیانوشها و ترانه هاست. ببخشید من فقط این سه نام را در خاطره پیرم دارم. تا کنون بیش از صدها جوان غیور جان خود را به پای آرمان والای خلقها فدا کرده اند و من شرم دارم که زنده ام، اما آنها که هنوز گلی از باغ زندگی نچیده بودند قبل از من رفته اند. بهمین دلیل با سن پیر زانو می زخم و در برابر آنان و شما که همه چیز را ریسک می کنید، سر تعظیم فرود می آورم.

من بهیچوجه نمی خواهم خون از دماغ یکی از شماها بیاید و توصیه هم نمی کنم که به خیابان بروید تا گزمه های بی شعور جمهوری اسلامی شماها را هدف گلوله جهل و نادانی قرار دهند. اما توصیه می کنم، بگفته یکی از قهرمانان پیشین شما (فرزند ایران زمین)، "زندگی بهر قیمتی و بهرنحوی شایسته انسانها نیست"

Dr.GolmoradMoradi@t-online.de